اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در باب ملاقی احد اطراف شبهه محصوره بود.

و توضیحاتی و اقوالی و اخیرا هم به قول مرحوم استاد، ایشان مجموعا سه قسم کردند. یا از ملاقی فقط یجب الاجتناب، یعنی قبول کردند مبنای صاحب کفایه را. یا از ملاقای تنها یجب الاجتناب یا از هر دو.

ما عرض کردم مرحوم نائینی اولی را قبول نکردند که یجب الاجتناب عن الملاقی فقط، آن دو تا را قبول کردند. این راجع به آخر بحثی که ایشان منتهی شد.

عرض شد در نهایت بحث برای جمع بندی بحث چون طولانی هم شد، اولا گفتیم متعرض جهت فقهی مسئله بشویم. حالا امروز که من این کتاب عروه پیش من نبود، اگر آقایان آن عروه چاپ جامعه مدرسین را داشته باشند، در دستگاه هست، مسئله ٦ از فصل، اوایل کتاب طهارت است، قاعدتا همان جلد اول باید باشد. فصل الماء مشکوک نجاسته تحریمه؛ آن عروه‌ای که پیش من بود حاشیه کم داشت. این حدود پانزده تا حاشیه دارد و مفصل‌تر است.

علی ای حال خود مرحوم سید در مسئله ششم، البته یکی دو مسئله قبلش هم راجع به علم اجمالی صحبت کردند، اناءین مشتبهین، لکن در این مسئله ششم ملاقی، تعبیر ایشان هم این است که ملاقی الشبهة المحصوره. که طبعا مراد ایشان ملاقی از شبهه محصوره، نه احد اطراف، مراد ایشان باید این باشد نه مراد جمیع اطراف. چون اگر جمیع اطراف باشد که خب نجس است جای بحث ندارد. مراد ایشان از تعبیر ملاقی الشبهه المحصوره مسئله ششم، پیدا کردید آقا؟

ایشان فرمودند که لا یجب الاجتناب امر ان کان احوط؛ البته احتیاط استحبابی کردند. ایشان در جمیع صور مسئله ملاقات، حکم به عدم اجتناب کردند. در جمیع صور تقییدی نزدند بصورة بصورة که الان اخیرا خواندیم. الان اشاره عرض کردم که مرحوم استاد صوری را گفتند.

طبعا آقایانی که بعد از ایشان بودند بر اثر همان مبانی اصولی به اصطلاح تقییداتی زدند. اگر آمده بخوانید که من دیگر، اصلا همراهم نبود کتاب منزل نبود،

س: مسئله ششم فرمودید استاد؟

ج: بله

س: فرمودند ملاقی الشبهة المحصوره لا یحکم علیه بالنجاسه لکن ان الاحوط الاجتناب

ج: بله، این فرع، البته مرادشان ملاقی شبهه محصوره احد از اطراف است. مرادشان واضح است دیگر خب، سیاقیه و مقامیه و شأن ایشان واضح است و الا جمیع اطراف یجب اجتناب. نجس است.

بعد حالا تعلیقاتش را بفرمایید آن دارد؟ یکی یکی بفرمایید بعضی از تعلیقات را تا من یک توضیحی،

پس ایشان مبنایشان این است که در باب ملاقی مطلقا هیچ صورتی اختلاف ندارد. مطلقا لا یجب الاجتناب. و لا یحکم علیه بالنجاسه. بعد یک احتیاط استحبابی در آخر فرمودند به اینکه، آن هم چون خودش اطراف علم اجمالی است، بالاخره احتیاط هست.

تعلیقات را بفرمایید تا من

س: تعلیقات، مرحوم آقای اصفهانی فرمودند اذا لم تکن الحالة السابقة فی اطرافها النجاسه، و الا فلا یترک الاحتیاط بالاجتناب عنه؛

ج: بله این را عده‌ای از آقایان دیگر هم دارند. حالا من می خوانم آقای گلپایگانی ودیگران هم دارند این تعلیق را و افراد دیگری. و این را ما توضیحش را کافی عرض کردیم و آن این بود که آیا در اطراف علم اجمالی اصول مطلقا جاری نمی‌شوند یا خصوص اصول تلخیصی جاری نمی‌شوند؟ این اختلافی بود که چند بار در همین مباحث علم اجمالی متعرض شدیم.

عرض کردیم عده‌ای از اعلام مثل مرحوم استاد اصول الزامی را اشکال نمی‌کنند. مثل اینکه دو اناء هر دو نجس بودند، یکی پاک شده؛ تشخیص نمی‌دهیم کدام یکی است؛ می‌گویند استصحاب نجاست در موردش جاری می‌شود. چون اصول تعارض ندارند. این هم نجس باشد آن هم نجس باشد. مشکل ندارد.

اصول الزامی را ما اصطلاحا ایشان نوشته اذاکان النجاسه، لکن به طور طبیعی مرادشان اصول الزامی است. اصول الزامی در اطراف علم اجمالی در مبنای آقای جاری می‌شود. اصول ترخیصی جاری نمی‌شود. مثل اینکه هر دو سابقا پاک بودند، استصحاب طهارت بکنیم، می‌دانیم یکی نجس شده. این تعلیقه‌ای که ایشان زده در حقیقت همین تعلیقه بر اصل مطلب است نه در خصوص ملاقات. چون عرض

کردیم سابقا ما یا علم داریم یا اصول محرز داریم یا بینه داریم، معذرت می خواهم، یا علم دارم، یا اماره یا بینه داریم، یا اصل محرز داریم یا اصل غیر محرز داریم. این ترتیب چهارگانه‌ای که همیشه بایددر نظرتان باشد.

آن وقت در تشخیصات موضوعات خارجی علم اگر آمد، علم پیدا کردیم که نجس است، خب تمام آثار بار می‌شود ودیگر قطعا جای اصول عملیه به هیچ نحوی نیست. سابقا نجس بوده الان علم داریم پاک است، الان آثار پاک، سابقا پاک بوده حالا نجس است...

بینه هم همین طور است. اگر بینه آمد که این سابقا نجس بوده حالا پاک است، حکم به بینه می‌کنیم جای وجوب اصول نیست.

اصول تنزیلی یا محرز هم همین طور است. مثلا اگر یک ظرفی سابقا نجس بود، الان هم حکم به نجاستش می‌کنیم و آثارش، چیزی هم با آن ملاقات پیدابکند نجس می‌شود. این اصول تنزیلی فرقش این است.

انما الکلام اصول غیر تنزیلی که احتیاط است. اینها می خواهند بگویند احتیاط که اصل غیر تنزیلی است، این فقط حکم است، تعبد است، تعبد به اجتناب از این است. معنایش این نیست که این نجس است، اگر چیزی هم با آن ملاقات پیدا کرد نجس می‌شود. این تمام صحبت.

آن وقت چون اینها قائل هستند در اطراف علم اجمالی اصول الزامی جاری می‌شود، مثل اصالة النجاسه در این مثال، دیگر خواهی نخواهی اینجا حکمش حکم اصول محرزه می‌شود نه غیر محرزه؛ چون دو تا اناء هر دو سابقا نجس بودند، یکی می‌بینیم تطهیر شد، حالا زیر باران بوده پاک شده، تشخیص نمی توانیم بدهیم؛ گفتند اشکال ندارد بگوید این هم نجس است آن هم نجس است. آن وقت اگر شما ظرفی داشتیدکه نجس بود، ملاقی آن هم نجس می‌شود. حکمش یکی است.

در ما نحن فیه که آقایان می‌گویند ما با احتیاط می خواهیم اثبات بکنیم، احتیاطش به این معناست که مثلا سابقا هر دو پاک بوده، حالا می‌دانیم یکی نجس شده، در اینجا دیگر شما می توانید استصحاب طهارت کنید. لکن این استصحاب طهارت نکردن فقط لزوم اجتناب است. این رامن توضیحاتش کافی را عرض کردم. ما در باب علم اجمالی اثبات موضوع نمی‌کنیم مثل اصل تنزیل. فقط حکم وجوب اجتناب.

آن وقت شما در حقیقت دستتان برخورد کرده با یک چیزی که یجب الاجتناب عنه؛ این یجب الاجتناب که سرایت نمی‌کند، نجاست سرایت می‌کند، مخصوصا با تعبیر دیگری حکم عقلی است. حکم عقلی که قابل سرایت نیست. پس بنابراین این تعلیقه‌ای که مرحوم جد

مرحوم آسید ابو الحسن زده، جد مادری بنده می‌شود، این تعلیقه مبنی است بر اینکه ایشان استصحاب را، اصول الزامی را در اطراف علم اجمالی جاری می‌دانند. منحصر به ایشان هم نیست.

و سابقا توضیح دادیم آقایانی که در باب علم اجمالی نکته را تعارض اصول می‌گیرند، اینها غالبا جاری می‌دانند. آقایانی که در باب اصول نکته را خود علم می‌دانند، جاری نمی‌دانند. فرق نمی‌کند. و صحیح هم پیش ما این است که فرق نمی‌کند. سابقا حالت نجاست باشد یا طهارت. این حق با مرحوم آقای یزدی است که ایشان بین این دو صورت فرق نگذاشتند. سابقا هر دو اناء محکوم به طهارت بودند، حالا یکی نجس شده، سابقا هر دو نجس بودند یکی طاهر شده؛ در هر دو اصول جاری نمی‌شوند. با وجود علم اجمالی اصول جاری نمی‌شوند. چه می خواهند الزامی باشند چه غیر الزامی. غرضم این هم توضیح مبنایی که در کلمات مرحوم جد آقای آسید ابو الحسن آمده است.

ایشان در این صورت فرمودند اشکال می کنند که ملاقی احد اطراف به اصطلاح نجس است؛ چون در آنجا استصحاب جاری می‌شود. مشکل استصحاب است.

س: بعدی مرحوم آقا ضیاء است. فی بعض صوره اشکال، مثل ما اذا کان العلم بین الاطراف اجمع حاصلا فی رتبة واحدة حیث انما دار جواز الارتکاب فی تلک المسئله علی طولیة العلمین یا طولیة المعلومین و توضیح ذلک منوط بمحله؛

ج: خب این چون فرمودند من این طور، البته ایشان یک توضیحی دارند ما به خاطر یک بحثی امروز هم که این کتاب مرحوم آقای نائینی را آوردیم، چون ۰۹:۴۴ چون مرحوم آقا ضیاء این تفسیر را دارند بین طولیت علمین یا طولیت معلومین، چون بعد می خواهم خود عبارت ایشان را بخوانم، توضیحش را هم بعد توضیح می دهم.

س: بعدی مرحوم آقای حکیم هم مثل مرحوم جد شما فرمودند. الا اذا کانت الحالة السابقه فیحکم بها؛

ج: الا اذا کانت الحالة السابقه؛ آن حالت سابق

س: کانت تامه نیست؟

ج: بعید است. الا اذا کانت النجاسه الحالة السابقه. ضمیر کانت باید برگردد به نجاست. ظاهرا این طور باشد. الا اذا کانت النجاسة الحالة السابقه؛ ظاهرا این طور باشد. یعنی اگر نجاست، ظاهرا مراد ایشان این طور است، دیده بودم دیشب تعلیق ایشان را. به نظرم این جور باشد مرادش. الا اذا کانت الحالة السابقه که ضمیر کانت به نجاست برگردد.

این همان نکته است. نکته واضحی است.

س: بعدی الا مع کون الحالة السابقة فی اطرافها النجاسه و فی المسئلة تفصیل لا یسعه المقام؛

ج: آقای؟

س: مرحوم آقای خمینی

ج: بله، بعد من ندیدم

س: بعدی مرحوم کاشف الغطاء هستند. اذا لم تکن الحالة السابقة فی الاطراف النجاسه و الا فنجاسة ملاقی بعض الاطراف قوی بناء علی جریان الاصول فی اطراف العلم الاجمالی اذا لم یستلزم طرح تکلیف منجز.

ج: خب حالا این را عرض کردیم آقای خویی تکرار می‌کردند اذا لم یستلزم مخالفة عملیه؛ گفتیم به جای این تعابیر یستلزم طرح تکلیف، بنویسند اذا کانت الاصول مثبته، این که خیلی راحت‌تر است. این آقای خویی هم چندبار خواندیم در عبارات آقای خویی، گفتیم ایشان هی تکرار می‌کند، اذا لم یستلزم، ایشان هم همان تعبیری که...

به ذهن ما تعبیر دقیق‌ترش همین است، فیما اذا کانت الاصول مثبته للتکلیف؛ دیگر اختصاص به نجاست ندارد، جای دیگر هم همین طور است. مثلا حرام بوده، هر دو حرام بوده، یکی حلال شده. این هر دو غصب بوده، یکی از غصبیت خارج شده. هر جا که اصول مثبته جاری بشود در مقابل اصول نافیه یا اصول ترخیصی؛ معیار این نیست که ایشان نوشته. معیار هست قبول است، قبول داریم، چون اینها در باب علم اجمالی، تنجیز علم را از راه تعارض اصول دیدند. ما تنجیز علم را از خود علم دیدیم. این دو تا با همدیگر فرقش همین است. لذا می‌گوید اگر اصول تعارض ندارد اشکال ندارد. آنجا منافات ندارد که هر دو مثلا مثبت تکلیف باشند. بهتر بودکه ایشان این جور می‌فرمودند، فیما اذا کانت الاصول مثبتة للتکلیف؛ اصول مثبته جاری می‌شود. اصول ترخیصی جاری نمی‌شود.

س: بعدی مرحوم آقای گلپایگانی هستند.

ج: ایشان هم همین تفصیل را دارند.

س: بخوانم استاد؟

ج: بخوانید اما دیدم دیشب حاشیه ایشان را دیدم

س: الااذا کانت الاطراف مسبوقة بالنجاسه حیث انه یحکم حینئذ بنجاسة ملاقی کل منها

ج: بله نکته‌اش همان است. تما نکته، یعنی بعبارة اخری چون استصحاب جاری می‌شود. دیگر نوبت به اصالة الاحتیاط نمی‌رسد. استصحاب جاری می‌شود در جریان استصحاب حکم به نجاست ملاقی هر دو می‌شود.

البته کل منهما؟

س: کل منها

ج: بله، بفرمایید

س: هذا اذا کانت الملاقاة بعد العلم الاجمالی و الا وجب الاجتناب

ج: این آقای خویی است، نیست؟

س: بله

ج: بعد ایشان یک تفصیلی گذاشتند و در بحثی که عبارت ایشان را خواندیم عرض کردیم نکته‌ای ندارد. ملاقات در قبل و بعد و علمش باشد هیچ تأثیری ندارد. و لکن این تفصیل را ایشان دارند. و تعجب است آن تفصیل بین حالت سابقه را ننوشتند.

باز هم نوشتند علی تفصیل چون خود ایشان در اصول سه حالت تصویر کردند. دیگر ایشان اینجا ننوشتند. نوشتند علی تفصیل المذکور فی محله. چون ایشان وفاقا لصاحب کفایه فرمودند در بعضی از موارد از ملاقی باید اجتناب کرد، در بعضی از موارد از ملاقا و در بعضی از موارد از هر دو. دیگر این تفصیل را ذکر نکردند. نوشتند علی تفصیل المذکور فی محله. مرادشان این است.

س: البته استاد این پاورقی ذیل آن فقره لکن الاحوط الاجتناب زدند از آقای خویی یعنی در کنار بقیه اقوال نیست. بقیه بعد لا یحکم علیه بالنجاسه

ج: اشکال ندارد محلش یکی است.

س: بعدی مرحوم آقای شیرازی هستند. و لا سیما اذا کان طرف الشبهة معلوم السبق بالنجاسة.

ج: شاید لا سیما می خواهد احوط را وجوبی بکند. احوط استحبابی ایشان،شاید مرادش این بوده حالا. عبارت کمی ابهام دارد. شاید مراد، ظاهرا مرحوم آمیرزا عبدالهادی شیرازی مرادشان است رحمة الله علیه رضوان الله علیه. ظاهرا مراد ایشان همان باشد، آن وقت به صورت احتیاط استحبابی که در متن بوده، به نظرم مرادش لا سیما این باشد. ظاهرا مرادشان می خواهند احوط را تقویت بکنند در جایی که حالت سابقه باشد و اصول الزامی جاری بشود اشکال ندارد.

س: آخری مرحوم آقای فیروزآبادی هستند. لایترک الاحتیاط خصوصا فیما کان المشتبهان متنجسین فی السابق ثم طهر واحد منهما و اشتبه؛

ج: یا ثم طُهر واحد منهما. بله چون طُهر قوی‌تر است. طهر واحد منهما و اشتبه.

عرض کنم که این مجموعه تعالیق. البته آقای خویی و مرحوم آقا ضیاء؛ چه عجب آقای نائینی را نخواندید.

س: نداشت استاد اینجا. در مجموع پانزده تا هامش آورده بودند.

ج: بله، علی ای حال این هم راجع به این بحث فقهی؛ چون عرض کردم جمع بکنیم، یک تعرضی هم به بحث فقهی. این مسئله الان درعروه مطرح شده و ایشان در جمیع صور حکم فرمودند که اجتناب از ملاقی لازم نیست. و حق هم همین است. ما خلال مباحث سابق هم توضیحش عرض کردیم. انشاء الله عرض می‌کنم چون می خواهیم جمع بندی بکنیم. حق در مقام هم همین است. نکته اصلی مقام هم همین است.

این راجع به مطلب اولی که امروز بنا بود صحبت بکنیم.

مطلب دومی که امروز می خواهد صحبت بشود، این تصویر خود مسئله ملاقی احد اطراف، خوب دقت بکنید، مراد ما از ملاقی احد اطراف آن جایی است که خود به اصطلاح علم اجمالی بالوجود یک نجسی باشد و یکی ملاقات بکند. حالا مثلا فرض کنید اگر شما می دانید که خون در یکی از این دو اناء افتاد، مثلا قطره خون، این را فرض کردند که دیگر این آب خودش بذاته نجس است؛ هر لباسی هم که به آن بخورد نجس می‌شود. این جوری فرض کردند. و الا اگر ما گفتیم نه خود تنجس آب هم احتیاج به دلیل دارد؛ یعنی این که آب

خودش نجس می‌شود، درست. اگر ما دیدیم یک قطره خون در آب افتاد و آن آب متغیر نشد، حالا علم تفصیلی، پارچه را دست به آن بخورد نجس نمی‌شود. این مراد آقایان این صورت این فرع فقهی نیست. اگر این فرع باشد که اصلا جای بحث نیست.

مراد از بحث اصولی در حقیقت این است که جایی که بدانیم به هرحال این یعنی اگر مثالی که ما می‌خواستیم بزنیم، بهتر از این مثالی که در این چند روز زدیم، مثال بهترش این است؛ در دو تا ظرف، دو تا مایع هست، شبیه هم هستند، یکی قطعا بول است یکی قطعا آب است. تشخیص نمی‌توانیم بدهیم. و حالا فرض کنید به قول آقایان استصحاب، مگر استصحاب عدم ۱۷:۱٤ ما که جایی نمی‌بینیم، در اینجا هم تأثیری ندارد. حالت سابقه هم نداشته باشد. دو تا ظرف خالی بودند، هر دوظرف پر شدند. مایع هم یکی است، دو تا ظرفی که دارای مایع واحدی هستند. یکی قطعا آب است، یکی هم قطعا بول است. آن وقت دست شما یا پارچه شما به یکی خورد، این مراد ملاقی احد اطراف است. یعنی می دانیم که این دست یا به بول خورده یا به آب خورده. علم اجمالی داریم که یکی بول است و یکی آب.

پس این مثالی که ما زدیم خود این مثال یک مشکل فقهی دارد. همین مثال معروفی که تاحالا بیان می‌کردیم، مشکل فقهی دارد؛ چون ممکن است یک کسی بگوید ما یقین داریم قطره خون در یک لیوان می افتد، تغییر نداده، ما لم یغیر ... این نجس نمی‌شود، نجس می‌شود اما منجس نیست. حتی عده‌ای قائل هستند که اصلا نجس نمی‌شود معذرت می‌خواهم. آنهایی که می‌گویند به اصطلاح ادله کر را قبول ندارند، عدم انفعال به قول خودشان عدم انفعال ۱۸:۱۹ اصلا آن نجس نمی‌شود. یا کسی که بگوید نجس می‌شود منجس نیست. این چون آن فرض فقهی را دارد، دو تا مشکل فقهی دارد، ما برای اینکه مشکل فقهی اش را حل بکنیم، عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا یکی از مشکلات درعلم اصول، اصول نمی‌تواند قانون کلی باشد. آن ماده را در نظر می‌گیرد. آن مطلب فقهی را در نظر می‌گیرد. نمی‌تواند بحث کبروی و کلی باشد. چون اینها مبانی اش فرق می‌کند و نکاتش فرق می‌کند.

پس اگر بخواهیم مثالی بهتر برای ما نحن فیه بزنیم غیر از اینکه ملاقات ثوب با اناء و اینها که در کلمات استاد خواندیم، چون آنها یک شبهه دیگر هم دارد، مشکلات دیگر هم دارد، این بهترین مثالش این است. مثلا می‌بینیم دو تا ظرف است، هر دو مایع هستند، ظاهرش هم مثل هم است، هیچ فرقی هم نمی‌کنند، نه بو نه رنگ نه شکل، نه هیچ خصوصیات، حتی آزمایشگاه هم ببرید فرض کنید با همدیگر فرق نمی‌کنند. لکن یکی جزما بول است یکی جزما آب است. تشخیص نمی‌توانیم بدهیم.

آن وقت دست شما یا پارچه شما به یکی خورد. در حقیقت مراد از ملاقی احد اطراف آن مثال بارزش این است. دقت می‌کنید؟ که یکی از دو طرف قطعا بول است؛ آن دیگر مناقشات فقهی را درکار نکشید. چون اگر بول باشد با ملاقات با بول نجس می‌شود. حالا آن متنجس منجس هست یا نه، آن بحث دیگری است. آن بحث ما وارد نمی‌شویم.

من عرض کردم در روز آخر بحث در هفته گذشته خود مثال را باید خوب دقت بکنیم. آن مثال واقعی این است. و لذا هم ما در محل خودش عرض کردیم این که آقایان فرض کردند یکی در حین تولد علم مثلا ملاقات هست، یکی قبل از ملاقات قبل از، فرق نمی‌کند. فرض کنید یک لباسی دریکی از این دو ظرف بوده، هر دو ظرف هم خالی بوده، بعد یکی از این دو ظرف پر شده، هر دو ظرف پر شده، یکی آب است، یکی بول است. خب این لباس در ظرف بوده، بعضی می‌گویند اینجا ازملاقی و ملاقاة باید انصراف، چون با هم یکی هستند مثل اینکه یک ظرفی را دو قسمت بکنیم. نه اینجا هم همین بحث است که آیا این لباسی که الان در این ظرف بوده که الان نمی‌دانیم آب است یا بول، اگر در آوردیم آیا نجس هست یا نه؟

من در بحثش عرض کردم اگر یادتان باشد دو سه هفته پیش، عرض کردم هیچ فرقی نمی‌کند ملاقات در حین علم ما به نجاست به حرام یا نجس، ملاقات چه جوری باشد. آنجا فرق نمی‌کند. چه ملاقات در حینش باشد، چه ملاقات بعدش باشد، چه علم شما، آن نکته فنی اساسی مال علم است. آن نکته اش این است. حالا ملاقات قبل ازعلم باشد، بعد از علم باشد، علم به ملاقات بعد از علم اجمالی باشد، قبلش باشد، هیچ فرقی در نکته بحث ندارد. هیچ جهت بحث لذا حق هم در این مسئله با مرحوم یزدی است. هیچ نکته‌ای در این جهت فرق نمی‌کند. این تفاصیلی که الان گفتم، چون آنها همه نکته‌اش یکی است.

آن نکته اساسی این است، نکته اساسی. یک طرف علم اجمالی است، نمی‌دانیم که آیا این ملاقات کرده یانه؟ عرض کردم اجمال مطلب را عرض کردیم. مثل مرحوم نائینی و ما قبل از ایشان مرحوم آقای خویی از این راه وارد شدند که این تمام موضوع نیست. دست شما به این مایع بخورد تمام موضوع نیست. این جزء موضوع است. جزئش ملاقات شما با بول است. این هم احراز نشده. و لذا اشکال ندارد می‌گوییم دست ما پاک است.

عرض کردیم خوب دقت کنید، دو تفکر اساسی در علم اجمالی هست. این را فراموش نکنید. یک تفکر آمدند از راه اصول حساب کردند که اصول متعارض است یانه؟ طبق این تفکر آمدند این را حساب کردند که علم شما ببینید، ملاقات کرد دست شما با این مایع، درست شد؟ این که دست شما با این مایع ملاقات کرده، این کاری می‌کند که داخل آن علم اجمالی شما بشود؟ بشود سه طرف، بشود آن

مایع و این مایع و دست؟ یا نه این جداست؟ این چون ملاقی است جدا است. وقتی جدا باشد اصل بدون معارض جاری می‌شود. این کل تفکر. روشن شد کل تفکر؟

آن می‌گوید چون شما می‌دانید یکی بول است یکی آب است، اصل جاری نمی‌شود. اصالة الطهاره یا اصالة احد کون بولا، حالا اگر آن فی نفسه جاری بشود مثل مبنای آقای خویی، اصل عدم را جاری بدانیم. لکن ما یعنی عدم کون در این ظرف البته نه وجود خودش. عرض کنم حضورتان که این را ما بر فرض که به اصطلاح قائل بشویم، یعنی قائل هم بشویم که آنها تعارض پیدا می‌کنند. بحث سر این است وقتی یک چیزی با این ملاقی کرد، آن یک چیز مستقل است یا تبع است؟ اگر مستقل شد، اصل بلامعارض جاری می‌شود. اگر تبع شد اصل جاری نمی‌شود. آنچه که در دو طرف جاری نشد دلیل نمی‌دانیم. آن نکته فنی را دقت بکنید.

مرحوم استاد و دیگران مثل مرحوم نائینی از این راه وارد شدند.

راهی را که ما وارد شدیم، راه خود علم بود. آن راه خلاصه‌اش این بود که وقتی من علم پیدا کردم که یکی آب است و یکی بول است و تشخیص نمی‌توانیم بدهیم، عقل می‌گوید به قول آقایان یا مثلا همان صورت ابداعی نفس، عقل عملی، می‌گوید از هر دو اجتناب کنید. عقل نظری می‌گوید یکی بول است، اما عقل عملی می‌گوید از هر دو اجتناب بکن. هم از این اجتناب کن هم از آن.

بحث سر این است که این حکم ببینید من توضیحش را چند بار عرض کردم، این که آقایان می‌گویند تنجیز علم اجمالی یا تنجیز علم تفصیلی که ظاهر عبارات مثل هم گرفته، اینها یکی نیست در باب. هر وقت تنجیز علم به مقدار علم بود، آن مال علم تفصیلی است و آن مال خود علم است. مال همان عقل نظری است. اگر تنجیزش بیش از مقدار معلوم بود این تصرف نمی‌خواهد.

این قاعده را قرار دادیم دیگر به طور کلی قاعده‌اش از این راه وارد شدیم. اگر شما علم دارید یکی بول است، از یکی بخواهید اجتناب بکنید می‌شود علم نظری. عقل نظری و اشکال ندارد. طبیعی هم هست و تنجیز علم هم همین است. اما اگر شما خواستید با علم به اینکه یکی بول است از دو تا اجتناب کنید، این می‌شود علم اجمالی. تنجیز علم اجمالی غیر از تنجیز علم تفصیلی است. در این عبارات ظاهرش یکی آمده، اما یکی نیست. در باب علم اجمالی بلکه عرض کردیم، در کلیه اصول عملیه همین طور است. آن مقداری که شما می‌خواهید اثبات کنید بیش از آن مقداری است که هست. اصلا ضابطه اصول عملیه همین طور است. شما اصول عملیه را نگاه بکنید، کلا ضابطه‌اش همین است.

فرض کنید مثلا قاعده ید؛ شما می دانید این آقا این عبا را پوشیده و هر روز می آید. از تصرف او می خواهید در بیاورید ملکیت. ببینید. آن صورت ذهنی شما تصرفش است. این دارد تصرف می کند. چه می خواهید اثبات بکنید؟ ملکیت. خب ملکیت غیر از تصرف است. ممکن است دزدی کرده باشد. تصرف است. لذا ما همیشه یک ضابطه کلی را عرض کردیم و لذا چون در آن تصرف می خواهد یا باید عقلا این کار را بکنند یا شارع، نمی شود بدون این. چون این بیش از آن مقداری است که ما ادراک می کنیم. ما بهترین ضابطه را در باب فرق بین اصول و امارات این گذاشتیم. در اصول شما ابداع می کنید، تصرف می کنید. به این معنا تصرف می کنید، آنچه که می بینید یک چیز است، آن چیزی که می خواهید چیز دیگری است. زید دیروز دیدیم با او صحبت کردیم، خیلی خب بسیار خب. این صورت ذهنی شما. امروز زنده است، این اضافه است. خب شاید دیشب مرده است، شاید یک ساعت قبل سکته کرده است. این که می گویید الان زنده است، خوب دقت کنید. دیروز دیدید الان، این تصرف است.

فرض کنید شما رفتید پیش شما قصاب گوشتی را به شما داد، بله قصاب مسلمان است گوشت به شما داده، اما اینکه این گوسفند مزکی شده، ببینید، تصرف قصاب مسلمان را دلیل بگیریم که حیوان را سرش را بریدند، رو به قبله سرش را بریدند. تصور بکنید. شما دائما اگر آنچه را که دارید با آن چه که می خواهید، با هم تفاوت پیدا کرد می شود اصول. این باید اثبات بشود. اثبات هم نشود اصل اولی عدم حجیتش است. دیگر خیلی راحت. به طور کلی این طور است.

پس ما حرفمان این است؛ وقتی علم آمد، گفت شما می دانید یکی بول است، این علم چه مقدار برای شما کاربرد دارد؟ کاربردش این است که از این هم اجتناب کن از این هم اجتناب کن، یا این کاربردش همین جور ادامه پیدا می کند، از این هم اجتناب بکن، از ملاقی اش هم اجتناب بکن، از آثار ملاقی اش هم همین جور دنبالش می آید.

لذا مرحوم نائینی در این مسئله آمدند در حقیقت یک کار دیگری کردند اوسع از آن که الان. آن چیزهایی که دنبالش می آید. مثلا شما می دانید یکی از این دو گوشت میته است. سوال؛ یا این میته است یا آن میته است. خب اجتناب کن. خیلی خب اجتناب، اینها اجتناب، اگر یکی را فروختید، باطل است معامله یا نه؟ یعنی بحث بیع را گرفتیم مثل ملاقات. دقت کردید؟ شما چطور می گویید ملاقی، یکی از آثارش ملاقات است دیگر. یکی از آثارش هم بیع است. یکی از این دو مایع خمر است؛ شما یکی را خوردید، حرام؟ حرام بله. آیا حد هم جاری می شود؟ آقایان گفتند نه، چون بر عنوان خمر بار می شود. شما که خمر نخوردید، محتمل الخمریه خوردید. آیا بطلان بیع هم بار می شود یا نه؟ سوال. ببینید آثار.

به این مناسبت ایشان متعرض آن بحث درخت شدند که اگر یادتان باشد گفتیم که بعد می‌گوییم، این می خواهم زمینه را آماده کنم برای زمینه بحث. که می دانیم یکی از این دو درخت به اصطلاح غصبی است. یکی را نمی دانیم، یکی هم میوه داده، آن یکی دیگر نداده. ما باید از این دو درخت باید اجتناب بکنیم، از این میوه چطور؟

اینجا یک بحثی را آوردند که بحث میوه یک وجود مستقلی است تا اصل جاری بشود یا یک وجود مستقلی نیست، همچنان که شما از درخت اجتناب می‌کنید از میوه‌اش هم باید اجتناب بکنید. انصافا مرحوم نائینی بحث را بیش از ملاقات، البته آقای خویی هم آوردند. باز خود نائینی یک مقداری، آقای خویی مثال بیع را ذکر نکردند. آقای نائینی مثال بیع را هم آوردند.

یعنی دقت کردید چه شد؟ بحث در این شد که ما مثلا اگر گفتیم یکی میته است. شما فروختید؛ خب اصالة الصحه جاری می‌شود مثلا بگوییم حکم می کنیم به صحه. فرض کنید مثلا بگوییم این صحیح است، حلال است، تصرف در این بیعش قاعده مثلا اصالة اللزوم در عقود و اطلاقات احل الله البیع و اینها؛ چون میته بودنش که احراز نشده به اطلاقات.

این بحث‌هایی که شده این در حقیقت به نظر من خیلی روشن شد. یک هدفی آقایان اصولی‌ها داشتند. وقتی شما علم اجمالی پیدا کردید، خوب دقت کردید؟ وقتی دو طرف را آثار دادید، این آثار تا چه حدی است؟ یکی ملاقی می‌شود، یکی اجرای حد، یکی ثمره، یکی بیع، ببینید. هی آثاری است که روی کل واحد.

البته الان بیشترین بحث را بردند روی ملاقی. مرحوم نائینی بحث را مطرح می‌کند عام و می‌خواهند یک ضابطه اصولی بدهند. البته انصافا بحث را ما عرض کردیم ضابطه اصولی اش مشکل است، باید با ضابطه فقهی جمع بشود. حالا بعد توضیحش را بیشتر می‌دهیم. گفتم می خواهم یک جمع نهایی بکنم. مراد من از جمع نهایی این است.

پس روشن شد مسئله چیست؟ مسئله پس دو مبنا است. یک مبنا کسانی که روی اصول عملیه حساب می‌کنند، تعارض اصول. اینها می‌گویند یک اثری که آمد، بگوییم در این اثر آن اصل جاری می‌شود، معارض هم ندارد. مثلا فرض کنید دو تا درخت است، یکی غصبی است مثلا، یکی هم میوه داده. البته اینجا هم بعضی فرق گذاشتند که هر دو میوه دار باشند، یکی میوه دار باشند. نه حالا فرض کنید هر دو میوه دار یکی میوه دارد. آنها می خواهند بگویند میوه ولو به درخت چسبیده، ملکیت و تصرف جدای از درخت دارد. ممکن است به شما بگویند در این درخت تصرف نکن، اما بگوید در این میوه. میوه چیز جدایی است. درست است به درخت چسبیده، لکن این جداست. می‌شود اصل در میوه جاری بشود. در درخت جاری نمی‌شود در میوه جاری می‌شود؛ چون معارض ندارد.

نکته فنی روشن شد؟ که من عرض کردم در آخر بحث یک جمع بندی می خواهم بکنم. آن جمع بندی نهایی این است. ما چه ضابطه‌ای داشته باشیم که وقتی علم اجمالی منجز شد، آن آثار، مرحله بعدی‌اش، مرحله بعدی‌اش بیع هست، حد شرب خمر هست، میوه هست، ملاقی هست، اینها همه آثار بعدی‌اش است.

آقایان مثل مرحوم آقای خویی از این راه وارد شدند، اگر در خود اطراف علم اجمالی اصول متعارض است، در این یکی معارض ندارد، پس جاری می‌شود، اشکال ندارد. ما از این راه وارد می‌شویم، حالا که علم اجمالی آمد تنجیز کرد، و دو طرف را گفت اجتناب لازم است، این علم زور دارد اثر را هم بگیرد؟ آن مرحله بعدی را هم بگیرد؟ وقتی شما می دانید یکی میته است، این تأثیر علم این نباشد که اجتناب از این دو تا بکنیم. بالاتر، اضافه بر اجتناب شما بیع هم نکنید. شما هر دو گوشت را نخورید، ببینید. این که می‌گوید، تأمل فرمودید نکته فنی چه بود؟

پس آن یک زاویه بحث را نگاه می‌کنند مرحوم استاد. و ما چون در اواخر بحث علم اجمالی هستیم، این را مدام تکرار می‌کنیم تا به صورت یک ارتکاز برای شما در بیاید و واضح هم بشود. و آن نکته‌اش را هم عرض کردم در اول بحث، مثل مرحوم آقا ضیاء و مثل دیگران یک مقام ثبوت و اثبات فرض کردند. ما عرض کردیم مقام ثبوت و اثبات ندارد. البته آقا ضیاء هم از راه علم آمده. مثل ما است اما یک ثبوت و اثبات فرض کرده. اصلا ثبوت و اثبات ندارد در مباحث اعتبارات عقلائیه بحث ثبوت و اثبات ندارد. یکی است، فرق نمی‌کند.

ما آمدیم تأثیر علم را حساب کردیم. و لذا خوب دقت کنید، ما یک شبهه خیلی قوی اخیرا و سابقا در ذهنمان نبود، که این که ما می‌گوییم علم اجمالی منجز است، یعنی بیش از آن مقداری که علم داریم باید آثار بار کنیم، یک احتمال قوی دادیم که اصلا در شبهات حکمیه قبول نکنیم. فقط به مقدار اجتناب و الا در شبهات حکمیه قبول نکنیم. فقط در شبهات موضوعیه قبول بکنیم. چون این معنایش این است که شما می خواهید با علم بیش از اندازه معلوم، در اعتبارات قانونی، نمی توانم با علم بیش از اندازه معلوم. اصلا یکی از ارکان اساسی در اعتبارات قانونی علم است. چون تنجز توش مطرح است، آثار مطرح است، مقام امتثال مطرح است، باید در تنجز بیاید، تنجز مقام علم است. نمی تواند فی اعتبارات قانونی تنجز را بیش از مقدار علم بگیریم. این شبهه‌ای بود که دو سه ماه هم به ذهن ما رسیده، خیلی قوی هم هست این شبهه. چون ما استصحاب در شبهات حکمیه که قبول نکردیم. فقط گفتیم مثل احتیاط قبول می‌شود شبهات حکمیه.

این شبهه اخیرا مطرح شده که احتیاط هم قبول نکنیم. یعنی اعتبارش خیلی مشکل است. چرا؟ چون نکته فنی‌اش این است؛ شما از علم بیش از علم می خواهید. این که از علم بیش از علم بخواهید، این در اعتبارات قانونی خیلی مشکل است. حالا چون آخر بحث من

می‌رسم بازیک توضیحی، چون می خواهم یک توضیحی هم راجع به این نکته عرض بکنم، این توضیحش را الان فقط اشکالش را می‌گویم، توضیحش را بعد عرض می‌کنم. توضیح بحث را بگذاریم برای بعد.

علی ای حال کیف ما کان پس مطلب روشن شد که در حقیقت نکته فنی این است. تمام نکته فنی این است. این از دو راه مطرح می‌شود؛ یکی از راه تعارض اصول، یکی از راه تنجیز علم. و ما از راه تنجیز حساب کردیم. مرحوم استاد از راه تعارض اصول. این حواشی هم که خواندیم از راه تعارض اصول است اصلا. می‌گوید اگر اصول ملزم باشد تعارض ندارند. لذا جاری نمی‌شوند.

به نظر ما اصول کلا با علم تنافی دارد. حالا می‌خواهد ملزم باشد یا می‌خواهد منفی باشد، فرق نمی‌کند. اثبات به نفی است.

این که شما حکم بکنید به نجاست هر دو با علمتان به طهارت احدهما جور در نمی‌آید. اصلا نمی‌آید علم شما نمی‌آید. این اصول را نمی‌توانید شما جاری بکنید. التزام نمی‌توانید بدهید. بحث مخالفت عملیه نیست. بحث خود علم است.

لذا جواب این آقایانی که فرمودند هم روشن شد. حق هم با مرحوم سید است.

این تا اینجا من می خواستم یک نوع توضیحی راجع به محل بحث بدهم که بعد وارد بشویم.

یک نکته ای را هم مرحوم استاد در مقدمه فرمودند. اگر نوار را گوش کنید در سابق عرض کردیم در مقدمه ایشان است. ایشان می‌فرمایند محل کلام در جایی است که ملاقی با یک طرف باشد، اما اگر ملاقی با دو طرف باشد قطعا نجس است. راست است این مطلب ایشان. لکن این مال تنجیز علم اجمالی است. من می‌گویم این کلمه تنجیز در کلمات اینها به کار برده شده، یک مقدار کار را سنگین کرده است.

ببینید ملاقات با احد الاطراف مال علم اجمالی است. ملاقات با هر دو مال علم تفصیلی است نه مال علم اجمالی. چون بالاخره شما می‌دانید یکی بول است، یکی آب است دیگر. همان مثالی که من زدم. این لباس شما هم به این خورده و هم به آن خورده. قطعا با بول ملاقات کرده. این مال علم تفصیلی است. حالا ایشان آوردند در علم اجمالی.

اصلا این دو تا کلمه تنجیز کمی کار را مشکل کرده است.

پس اگر با دو طرف ملاقات کرد این اصلا از تنجیز علم اجمالی خارج است. این تنجیز علم تفصیلی است. چرا؟ چون عرض کردیم علم تفصیلی شما این است که یکی بول است. این لباس هم با همان مقدار علم تفصیلی شما ملاقات کرده. با بولی که شما می‌دانستید. می‌دانستید که یکی بول است خب. بالاخره با هر دوی آنها ملاقات کرد، پس با آن بول واقعا ملاقات کرده است.

پس نکته تنجیز علم تفصیلی است نه تنجیز علم اجمالی. مع احد الاطراف تنجیز علم اجمالی است. این دو تا با همدیگر خلط نشود. بعد ایشان فرمودند که اگر فرض کنید در همین مثالی که من زدم، نه حالا مثال‌های اناءین که ایشان فرمودند. لباس شما با یک ظرف با مایع ملاقات کرد، دست شما هم با مایع دیگر ملاقات کرد، دقت کردید؟ دو تا مایع هست، یکی بول یکی آب. لباس شما با یکی ملاقات کرد، دست شما با دیگری ملاقات کرد. ایشان می‌گوید اگر این طور شد، اینها در اطراف علم اجمالی می‌شود. یعنی خودشان علم اجمالی جدیدی تشکیل می‌دهند.

نکته فنی روشن شد؟ چون می دانید شما یکی بول است یکی آب است. لباستان با یکی ملاقات کرد، دستتان هم با یکی. ایشان می‌گوید یک علم اجمالی جدید پیش می آید و آن علم اجمالی جدید این است که یا این نجس است، یا لباس نجس است یا دست نجس است. اگر دو تا با دو طرف ملاقات کرد، علم اجمالی جدیدی متولد می‌شود.

این هم خالی از شبهه نیست. انصافا شبهه دارد. یعنی بعبارة اخری، البته به نظر ایشان یعنی سر شبهه، سر بحث، چون ایشان از راه اصول رفتند، تعارض اصول. فرض کنید مثلا این لباس شما سابقا پاک بود، دست شما هم سابقا پاک بود. لباستان به یکی خورد، دستتان به یکی خورد، خب انصافا اصول جاری نمی‌شوند، تعارض دارد. اما معلوم نیست علم درست بکند. ما به نظر ما از نظر عقلایی معلوم نیست علم درست بکند. چون به هر حال واسطه خورده است. علم شما اولا این بول است یا آن بول است. این علم شما. این دومی که می آید دو چیز با این دو تا ملاقات می‌کند، وجوب اجتناب می آید، اما علم اجمالی به این که احدهما نجس است به احدهما نجس است، معلوم نیست علم اجمالی درست باشد. یعنی بعبارة اخری معلوم نیست تصرف در موضوع بکند، تصرف در حکم می‌کند. می خواهم این را عرض بکنم. خلاصه بحثش این است.

آن حالت علم هم نیست، آثار علم هم نیست. بر اثر خوردن واسطه، دیگر علم اجمالی نداریم به احدهما نجس باشد. بله، شما می دانید که از این دو تا اجتناب بکنید. این را می دانید. علم نیست، باید اجتناب بکنیم. اما علم داشته باشید که احدهما نجس است، این نه. این معلوم نیست. چون ما در راه ما از راه علم است. اینجا تولید علم بکند برای شما به اینکه احدهما نجس است معلوم نیست. بله، برای شما الزام عملی می آورد به اجتناب، خوب دقت بکنید. الزام عملی به اجتناب می آورد، اما تولید علم بکند، نه. بله، روی مبنای کسانی که تعارض اصول، بله اصول متعارض است. این درست است، تعارض اصول درست است.

اما آن مبنای کسانی که تولید علم، از باب علم می‌دانند و علم تولید می‌کند و تولید موضوع را در وعاء به اصطلاح احساس و عاطفه می‌کند، انصافش اثبات این مطلب خالی از مشکل نیست. مطلبی که استاد فرمودند این هم خالی از مشکل نیست.

به ذهن ما مجرد صرف حکم است. یعنی وجوب اجتناب است. نه اینکه ابداع بکند هذا نجس؛ من علم دارم که یکی نجس است. نه، وجوب اجتناب از آن دو تا دارم. اما اینکه احدهما نجس است، چون خود آن علم اول صاف نبود، به دو طرف تقسیم می‌شد، و باید ابداع می‌کرد، نمی‌تواند ابداع علم دیگری بکند. به ذهن من شبهه دارد که ابداع علم بکند.

بله، ابداع بکند حکم را، وجوب اجتناب را. اما ابداع بکند علم را، فکر می‌کنم روی مبانی ایشان هم که اشکال ندارد، روی این مبنا.

این نکته سومی که تا حالا در اینجا بیان شده. نکته چهارم همان نکته دوم بود، یک مقدار می‌خواهیم توضیح بیشتر داده بشود که امروز وقت تمام شد. و از نظر مطلب آقایان اگر وقت داشته باشند، فواید الاصول مرحوم نائینی، اول همین بحث ملاقی، در فواید الاصول و حواشی مفصل، خیلی حواشی مفصلی مرحوم آقا ضیاء زدند. و حاشیه مفصل آقا ضیاء. یک مقداری که مناسب با بحث باشد و لطایفی که در بحث در آن حاشیه عروه ایشان هم اشاره فرمودند. این مطالب روشن بشود. و یک نکته دیگر هم بود که در ضمن همین می‌گوییم که هر دو نکته را با همدیگر انشاء الله جمع می‌کنیم. ولو سابقا توضیح دادیم باز دو مرتبه فردا جمع و جورش می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین